# تهران باورش نمی‌شه

عکس: ایرنا

شهروز نظری

می‌خواهید بـاور کنید یا نکنید! اگر باورتان نشـد و تحمل هم ندارید، سـرتان را مثل کبـک زیر برف کنید، هر جور که راحتیـد؛ تهران این روزها پایتخت فرهنگی دول و ملل هم‌جوار هم نیسـت؛ و چرا نیسـت؟ چون نـه آرت‌فر جـدی دارد، نه سـالانه‌های هنری، نه رقابت‌هـای فرهنگی بین‌المللی، نه فسـتیوال قابل عرض، نه موزه‌هـای پویا و نه هیچ رخداد بومـی و غیربومی دیگری. ولی می‌دانیم علتش هرچه هسـت از فقدان سیاست فرهنگ جامعه می‌آید. موضوع این یادداشت شکوا و گله از نبود این سیاسـت نیست، اشاره به خطری ملی اسـت که این جای خالی دیر یا زود سـبک زندگی و شیوه زیسـتن ما را تهدید خواهد کرد. ممکن است بپرسید چرا مسئله فرهنگ می‌تواند به یک بحران این‌چنینی تبدیل شود؟ جواب بسـیار ساده است؛ به این دلیل که هرچند قدرت مستقیما موضوع فرهنگ نیست، اما از آنجایی که مناسبات میان افراد و طبقات و جوامع را تعریف می‌کند، عرصه تعیین اقتدار هست.

تهـران تا اواخر دهـه ۵۰ خورشـیدی نگین درخشـان پایتخت‌های سیاسـی، اقتصاد و فرهنگی منطقه به حسـاب می‌آمد اما از این دوره به بعد به دلایل بسـیاری که عمده‌اش به موقعیت انقلابی و از همه مهم‌تر وقـوع جنگ ایران و عراق بازمی‌گردد، مجبور به حفظ جایگاه سیاسـی و دیپلماتیک و تحکیم آن شـد. حـالا در روزگاری که این ناحیه از کره زمین در جنگ‌های نیابتی و آشوب‌های فرقه‌ای و مذهبی می‌سوزد و جدال‌های اقوام و ملت‌ها همه منطقه را تهدید می‌کند، ناچاریم برای حفظ تمامیت ارضـی و وحدت ملی، پایتخت وطنمان را به شـرایط اقتدار بازگردانیم و این محقق نمی‌شود جز آنکه جغرافیای زیستی این شهر اعم از فرهنگ و اقتصاد و جامعه‌اش، امکانات و جذابیت‌ها و فرصت‌هایش و هر آنچه در آن به وقوع می‌پیوند، را به بخشی از تقویم جهانی مبدل کنیم.

در هـر جامعـه‌ای ایده‌هـای متفاوتی نسـبت بـه اداره اجتماعی و اقتصادی و سیاسـی وجود دارد ولی در هر شکل، از این اداره اجتماعی- سیاسی انزوا آخرین گزینه‌ای است که باید انتخاب کرد. ظهور ماشین‌های پیچیده رسـانه و ارتباطات جهانی و پیدایش چرخه‌هـای معاصر تولید، توزیع و مصرف عملا کناره‌گیری فرهنگی را غیرممکن کرده است و چنین ایده‌هایـی لاجرم محتوم به شکسـت خواهند بود. با وجـود این، برخی هنوز معتقدند کشـورها می‌توانند در ساختار داخلی خودشان به مسئله انـزوا به عنوان یک ارزش درون‌مرزی پروبال دهند، ولی با تناقض ناشـی از درون‌گرایی داخلی و سـعی در برون‌گرایی خارجی نمی‌توانند راه‌حلی عملی پیدا کنند.

تهـران تا مادامی کـه امکانات مدنی و شـهری که زیر سـاخت‌های فرهنگـی جزء لاینفک آنهاسـت را بـه وجود نیاورد (و به همین شـکل کنونـی‌اش به عنوان یکی از بزرگ‌ترین ابرروسـتاهای جهان باقی بماند)، نمی‌تواند در چشم‌انداز خود سراب توسـعه را ببیند. تهران در چند دهه اخیر گسـترش فیزیکی پیدا کرد اما فضای عمومی آن نه‌تنها بیشـتر نشد که به دلیل سـوءمدیریت همان اندک دسترسـی‌های غیرخصوص‌اش را نیز از دسـت داد - بخشی از این آب‌رفتن به نوع نگاه به زندگی اجتماعی بازمی‌گردد و شـاهدیم تهران هر آنچه به زندگـی غیرخصوصی مربوط می‌شود، را دارا نیسـت و به‌همین‌دلیل یک ابرروستاست. - نمی‌شود این مهـم را نادیده گرفت که ما در قاره‌ای زندگی می‌کنیم که دو شـهر مهم از پنج شهر نخسـت اقتصاد هنری جهان (پکن و هنگ‌کنگ) در آن واقع شـده‌اند. اگر شـرایط و موقعیت فرهنگی‌مان را ناحیه‌ای‌تر ببینیم، قضیه بغرنج‌تر نیز می‌شـود: ایران در مجـاورت دو قطب فرهنگی دهه پیش‌رو (امارات و قطر) قرار گرفته.

برخی کارشناسـان سیاسی معتقدند نفوذ ایدئولوژیک ایران در منطقه در حال فزونی اسـت و دسـت بالای تهران در مناسـبات عراق، سوریه، لبنـان و این اواخر یمن را دلیلی بر تحکیـم و تأثیر بالفعل آن می‌دانند و تشـدید حضور ایران در مذاکرات بین‌المللـی را بهترین دلیل بر توان این کشور می‌شناسند! باید سنجید هژمونی سیاسی چه اندازه در ایفای نقش راهبردی ایران در چشـم‌انداز خاورمیانه (غیرسیاسی) مؤثر خواهد بود؟! درحالی‌که بی‌ینال استانبول و بی‌ینال شارجه در ردیف دوسالانه‌های مهم جهان قرار می‌گیرند، کمپانی کریسـتی، دوبی را به عنوان مرکز این ارگان اقتصـادی در منطقه تعییـن می‌کند، لوور ابوظبی در حال افتتاح اسـت و موزه ملی دوحه تا مبدل‌شـدن به غنی‌تریـن گنجینه‌های هنری جهان فاصلـه اندکی دارد، تهران نه موزه قبراقـی و نه بی‌ینال داخلی منظمی دارد و نـه رخداد درخورتوجه دیگری حتی در حد ملی را میزبانی می‌کند و نه حتی چشـم‌انداز دقیقی در ترسیم آینده هنری خود از قبیل آرت‌فرها یا تأسـیس مراکز بین‌المللی هنر می‌بیند، قصد من این نیست از دولت‌ها این مطالبه غیرطبیعی را داشـته باشـم که چرا متولی چنین پشتوانه‌ها و زمینه‌هایی نیستند؟!

مقصود من این اسـت این پرسـش را طرح کنم که آسیب‌های چنین کاسـتی‌هایی در منطقه به چه نتایج تاریخی و فرهنگی و البته سیاسـی غیرجبرانی منتهی خواهد شـد؟ و بپرسـم اگر چنین مواضعی تجملی و غیرضروری بودند، همسـایگان ایران چرا باید چنین هزینه‌های هنگفتی را برای تصاحب جایگاه فرهنگی خلیج‌فارس به جان می‌خریدند؟! مخلص کلام اینکه درواقع اگر زمانی ایران مورد تهاجم فرهنگی قرار داشت، امروز تغافل فرهنگی بیش از هر تهاجم دیگری، عرصه ایرانیت شیعی را تهدید می‌کند.

جایگاه فرهنگی تهران با همه ادعاهایی که هر کدام از ما از سـر عرق ملی و غیرت وطنی برایش متصوریم، نسـبت به شهرهایی مثل استانبول و دوبی تقریبا هیچ شـده است. (بخشـی از این گوشه‌گیری فرهنگی هم به ارتباط فرهنگ، سیاسـت و توریسـم در دو دهه اخیر و انفعال ایران در بخش توسـعه صنعت گردشـگری بازمی‌گردد. درواقع توریسـم - و به تبع آن، سـرمایه‌گذاری چندملیتی - امـروز فراتر از یک صنعت که عامل سیاسـی قدرتمندی در تحکیم جایگاه کشورهاست؛ تا آنجا که به عنوان یکی از فاکتورهای عمده توسعه محسوب می‌شود.

مدیریت کشور باید این وضعیت را دریافت کند که دست بالاداشتن در جهان به شـکل منفک از شرایط بین‌المللی میسر نیست و اداره جزیره‌ای ممالک با توجه به اشـکال نوین تبادلات و معادلات جهانی عملا ممکن نخواهد بود حتـی گروه‌هایی که بـرای بقای منافع دلواپسـی می‌کنند، می‌پذیرند هیچ عامل بازدارنده و تقابلی به اندازه سـرمایه‌گذاری خارجی و تشـریک مسـاعی بین‌المللی در ایران ضامن امنیـت و ثبات درازمدت نیسـت. حقیقت این اسـت دولت‌ها موظف نیسـتند هزینه‌های عمومی را صرف گسـترش و فرازش بخش‌هایی کنند که در ظاهر و عام‌المنفعه نیسـتند اما با دراختیارگذاشتن فضای توسـعه (هنر و فرهنگ) می‌توانند بخش خصوصی را به سـرمایه‌گذاری در این حوزه ترغیب کنند. البته این تصمیمی نیسـت که فقط در راهروهای وزارت فرهنگ و ارشـاد اسلامی قابل تحقق باشـد! معافیت‌های مالیاتی (برای هزینه‌های صرف‌شده در هنر)، تشـویق بانک‌ها و نهادهای اقتصادی در حمایت از سـرمایه‌گذاران فرهنگـی، تصویب قوانین تسـهیل‌کننده درخصوص فرهنـگ و از همه مهم‌تـر، امنیـت پایدار بـرای صاحبان کسـب و کار فرهنگـی مهم‌ترین مصادیـق چنین قصد و نیتی در دولت‌هاسـت. البته بـا لحاظ‌کردن این توضیح که دولت‌ها وقتی به این امر اهتمام خواهند کرد که تأثیر عمومی و ارتقایی هنر در رشـد اجتماعی و اقتصادی را دریابند و بپذیرند حمایت گروه‌های اجتماعی نخبه مثل هنرمندان و روشنفکران و... چطور به شکل خودکار استانداردها و مطالبات اکثریتی را بالا می‌برد.

جدا از مسـئله ژئوپلیتیـک و ژئوکالچر و ضرورت‌هـای کلان مدیریت فرهنگـی، ایـن بحران نیز وجـود دارد کـه هنرمند ایرانی بـا هر درجه، شـأن و جایگاهی نمی‌تواند از شهر حاشـیه‌ای و ایزوله‌ای مثل تهران به

جهان معرفی و پیشنهاد شـود. بی‌دلیل نیست عمده‌ستاره‌های فرهنگی دو دهـه اخیر ایران خارج از مرزها به سـر می‌برند و نسـل‌های نو نیز در اندیشه مهاجرت به سـر می‌برند. کلید خروج تهران از انزوای جهانی نیز به بازنگری در نقشـه راه این شـهر بازمی‌گردد. اگر تهران از حداقل‌های تبادلی اسـتانبول، دوبی و حتی شهرهای حاشـیه‌ای‌تری مانند بیروت یا تونس برخوردار بود، بسـیاری از مهاجرت‌های فرهنگ این سال‌ها صورت نمی‌گرفت منتها به جای آسیب‌شناسـی این قبیل مسائل بیشتر مطالعات فرهنگـی (متمایل به حاکمیت) پرهیز از عرصه جهانی‌سـازی را راهکار خـود می‌بیند و همـه دلایل و ریشـه‌های بحران را در نقد لیبرالیسـم و سرمایه‌داری دنبال می‌کنند. شخصا نه قصد دارم کاهلی هنر ایرانی نسبت بـه وضعیت خودش را توجیه کنم و نه از مکانیسـم ناقص و عقب‌مانده و روسـتایی اقتصاد هنر ایرانی دفاع کنم، قصدم این اسـت توضیح دهم ضعف در اشاعه هنر ایران به زیرلایه‌های اجتماعی و سیاسی مربوط است که مرتفع‌شـدن آنها خودبه‌خود معضلات رولایه‌هـا را قابل حل‌وفصل می‌کند. در دو دهه گذشته دیده‌ایم غامض‌شدن زبان نظری هنر و روز آمد شـدن هنر معاصر ایران تأثیر چندانی بر دیده‌شدن فرامنطقه‌ای هنر ایران نداشـته اسـت. هنر معاصر ایران با همه ظرفیت‌های موجودش و البته نقایص غیرقابل چشم‌پوشـی آن (که بر کسی پوشیده نیست) در جایگاه و مرتبه درسـتی قرار ندارد و این نقصان بیش از آنکه در کیفیت هنری قابل جست‌وجو باشد، در نقص چرخه توزیع و پشتیبانی آن قابل آسیب‌شناسی است.

اینکه ما مکانیسـم تبلیغ و تبشیر و سیاسـت فرهنگی مدونی نداریم ارتباط چندانی به تولیـدات درون‌آتلیه‌ای هنرمندان ایرانی ندارد و اکنون خواست فرهنگیان ایران برای حضور در عرصه جهانی را نمی‌شود نادیده گرفت. تقریبـا مطمئنم تا یک دهه پیش چنیـن مطالبات و دغدغه‌هایی شـکل عمده‌ای در فضای تجسمی ایران نداشـت و حداکثر خواهندگان جهانی‌شـدن هنر ایران، آن را در حد نمایش‌های پراکنده لجستیک خارج از مرزها می‌دیدند.

این مشـی تا حـدودی هم مؤثر واقع شـد و کثرت ایـن رخدادها این درخواسـت را ایجـاد کرد که شـاید ممکن باشـد در این عرصه سـهم فاعلانه‌تری بازی کنیم! اما این آرزومندی چندان نپایید و جز گشایش‌هایش در اقتصادهای خرد آن هم در حد محقرانه‌اش جایی برای هنرمند ایرانی در میان نام‌داران غیرمنطقه‌ای پیدا نشـد. علل مختلفی در این شکست و بن‌بست سهیم بودند (و البته ارجاع مستقیم به آنها راه چاره هم نیست) همان‌طور که گفته شد، گمان من این است اشاره به کیفیت و کمیت نازل و میان‌مایه آثار هنری تولیدشـده در ایـران فرافکنی محض و طفره‌رفتن درباره چنین بحران‌هایی اسـت؛ امری که به عنوان مقاومت درونی برای پاسخ‌ندادن به پرسـش‌های ایرانی مصادیق متعددی در اندیشه انتقادی ایران دارد؛ چـون می‌دانیم هنرهای دنیاهایی هم‌تـراز هنر معاصر ایران -یا حتی سـاده‌دلانه‌تر از آن- به سـبب کانتکست پیچیده عملی و نظری دیگر با موافقت و فرازش و اسـتقبال بین‌المللی مواجه شـده‌اند و حال هنرمند ایرانی چرا باید از چنین امکانی برخوردار نباشـد؟ پرسـش‌هایی از این‌دسـت رودرروی هنرمندی اسـت که ضرورت گفت‌وگو با جهان را احسـاس می‌کند ولی در وضعیت موجود فضای هنر تهرانی را فاقد این دسترسـی‌ها می‌بیند؛ آنهایی هم که توصیه‌هـای ارجاع‌گرایانه به خود و بازگشـت به اصالت و توصیه‌های درون‌گرایانه داشـتند، در هنر اگزوتیک و اغـراق در اورنمنت‌هـای ریختـی و مفهومی و البته اسـتقبال خریدار اورنیالیسم پست‌مدرن موفق نبوده‌اند.

به اینجا که می‌رسـیم این سؤال پیش می‌آید آیا می‌شود چاره‌ای برای این‌همه مشـکل جسـت و یافت کرد؟ من نه فرایند گالری‌ها، نه کوشش هنرمند و نه ایدئولوگ‌بودن نویسـه‌های تجسمی و نه ناکارآمدی سیاست فرهنگـی دولت را مقصر اصلی نمی‌دانم کمااینکـه هیچ‌کدام نیز مبرا و منزه از تقصیر نیسـتند. همـه این مؤلفه‌های نقدپذیری که می‌شناسـیم باعث شـده هنر معاصـر ایران در میدانـی پیش‌بینی‌پذیـر فاقد ضربان پدیده‌ای زنده و پویا باشـد و می‌شـود حرکت بعدی آن را تا اندازه‌ای قبل از وقوع آن پیشگویی کرد؛ این درست همان کنش تقلید جمعی است که در عرصه روان‌شناسـی به آن تقلید ورتری (تابعیت فرد از امیال جمعی) می‌گویند. مآلا اگر جزء نفراتی هسـتید که از کلیشه‌های امروزی به ستوه آمده‌اید، دو راه بیشـتر پیش‌روی شما نیست، اگر ایده‌آلیست و آنارشیست هسـتید باید از طریق نفی جریان غالب باتری رانشی خود را کماکان شارژ نگه دارید و اگر واقع‌گرایی بدبین باشید باید منتظر بمانید تا فرهنگ معیار و مبدأ دچار تردیدهای هسـتانیتی و خودانتقادی شود و آنگاه هنر شما در نسبت با این تغییرات از جای خود تکانی بخورد.

به‌هرحال، فعلا جایگزین دیگری برای تولید هنری جهان سـوم وجود ندارد و آنچه روزگاری امکان رهنمون‌شـدن تجدد به هویت قومی (نقل مضمون از اکتویو پاز) تلقی می‌شـد، اکنون به مانعی بزرگ در درک ذاتی هنر از جانب ما منجر شـده است. اگر روشنفکران تجسمی چاره‌ای غیر از این دو وضعیت می‌بینند، از آنها می‌خواهم راه دیگری را پیشـنهاد کنند، گمان من این است واکنش‌های تقابلی نسبت به انفعال بازار همان اندازه ژسـت به نظر می‌آید که تظاهر به معنویت معاصر؛ هر دو اینها مناسکی هستند برای فرار از تاریکی‌هایی که شناعت آنها زاییده فردیت نیست ولی هر دو آنها در یک ساخت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناکارآمد از سوی فرد بازتولید می‌شوند.

اکنون به سؤال اولم بازمی‌گردم. برای هنرمندی که در ایران کار می‌کند آیا جایی غیـر از تهران وجـود دارد؟ احتمالا نه، همه این سیسـتم‌های غیرنهادی ناقص و قابل انتقاد در تهران (شامل همه مکانیسم‌های تولید، نمایـش، آموزش و ...) فقط وقتی وجاهت پیدا می‌کنند که در نسـبت به واقعیت موجود تعریف شوند. هنر معاصر ایران آن‌چنان بیرون از این شهر بی‌انگیزه و انتزاعی دیده می‌شـود؛ گویی لکـه‌ای روغن بر کف پارکینگی بزرگ.

این قضیه خیلی جدی اسـت کـه تولید هنری را نمی‌شـود خارج از مقاصد و چرایی آفرینش آن فهمید و شـناخت و مادامی که خود تهران شـهر مهمی نباشـد، به‌تبع آن هنری که در آن زاییده می‌شود سهمی از جهان نخواهد داشـت. علاوه بر اینکه سـابقه هنـر مهاجرت هم آن‌قدر مأیوس‌کننده هسـت که بفهمیم ماندن و سـاختن با حاشیه بهتر از رفتن اسـت و عوارض روانی آن. در این‌جور مواقع بدون دغل‌بازی هیچ راه‌حل یا چشـم‌اندازی برای شخص خود من وجود ندارد جز اینکه امیدوار باشم سـعی و اهتمامی جمعی شـکل گیرد تا وضعیت اکنونی را عادی‌سازی کند و اجازه دهد شـرایط بدون عوامل تجویـزی بیرونی و موضعی، روند زیستی خود را طی کند. تازه این مشروط بر آن است که ثبات در جوامعی مثل ایران قابل تضمین باشـد. شـاید اگر هنر نبود، حقیقت، حقیقتا ما را له می‌کرد.

روزنه

نامه‌نگاری هنرمندان با «ظریف»

## خطر جانی برای «نرگس» محتمل است

**شـرق:** جمعـی از فعـالان عرصه فرهنـگ و هنـر و حقوق‌دان‌هـا در نامه‌ای خطاب به وزیـر امور خارجه خواسته‌اند با استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسـی بین‌المللـی و عمومی تا حصـول نتیجه نهایـی و احقاق حق نرگس کلباسی تلاش کند. در این نامه که هفتم دی منتشر شـد، خطاب به محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه، آمده: «مدتی اسـت افـکار عمومی جهانی متأثر از داسـتان زندگی دختر خیّر و نیک‌اندیش ایرانی اسـت. او که پس از درگذشـت مادر و پدر خود در ایران، به انگلسـتان سفر کرد و سپس با ترک زندگی در غرب، گوشه‌ای دیگر از این کره خاکی را برای کمک به نوع بشر برگزید. شش سال از توان و نیروی مادی و معنوی خویش را برای کمک به مردم مستمند و محروم شهر رایاگادا به عنوان یکی از فقیرترین شـهرهای هندوستان و جهان، مصروف داشت. بنیاد پریشان را برای رهانیدن کودکان نابینـا و بی‌خانمان از پریشـانی‌های روزگار، تأسیس کرد و سال‌های جوانی را بر پاسداشـت انسـانیت و کمک به همنوع با هر رنـگ و نژاد، آن‌گونه که دین مبین اسـلام و تمـام ادیان الهی متذکرند، همت گماشت.

او نرگـس کلباسی‌اشـتری، دختر نیکـوکار ایـران اسـت که دو سـال گذشـته در دام ناسپاسـی، اخاذی و پرونده‌سازی مافیای قومی برخی افراد آن شـهر گرفتار شده و قصد تصاحب بنیـاد خیریـه او و همچنیـن تضییع حقوق انسـانی و شـهروندی وی در دادگاه‌های محلی را دارند؛ حال آنکه او نماد زنده‌بودن راسـتی، بخشش و انسـانیت در این دنیای پر از عداوت و افراطی‌گری است.

بنـا بـر اظهـارات سـرکار خانم کلباسـی، طی دو سـال اخیرِ جریان ایـن پرونده، ایشـان بارها از سـفارت انگلستان به عنوان یکی از کشورهای متبوع خود، درخواست کمک کرده، اما هیچ‌گونه پاسخ یا معاضدتی از سوی آنان ارائه نشـده اسـت. این در حالی است که دسـتگاه دیپلماسـی ایران پس از اطلاع از پرونده و درخواسـت ایشان، به‌سـرعت تلاش‌های خود را آغاز کرده و از این بانوی نیکوکار ایرانی بنا بر قوانین مرتبط در امور کنسـولی، حمایـت کرد که جای تشـکر و تقدیر بسیار دارد.

امضاکنندگان ایـن نامه به عنوان حقوق‌دانـان و جمعـی از فعـالان عرصه فرهنگ و هنر، ضمن قدردانی از کوشـش و امعان نظر جناب‌عالی و مسـئولان سـاعی وزارتـی، از حضرت‌عالـی به عنوان شـخصیتی محبوب و جهانی در سطح دیپلماسی و حقـوق بین‌الملـل و حامی حقوق بشـر و شـهروندی، تقاضا می‌کنیم با توجـه به ادامه سـیر پرونـده و لزوم حمایت کنسـولی و حقوقی از ایشان به عنوان شـهروند این کشور بر مبنای کنوانسیون وین درباره روابط کنسولی و موافقت‌نامه‌هـای دوجانبـه میان دولت جمهوری اسلامی ایران و هند و دیگر قوانین داخلـی و بین‌المللی، پیگیری مجدانه و مسـتمر این پرونده از طریـق تعیین نماینـده ویژه جهت حضور در کشور هندوستان و همچنین مذاکره با همتای محترم حضرت‌عالی در هند و استفاده از تمام ظرفیت‌های دیپلماسـی بین‌المللـی و عمومی تا حصـول نتیجه نهایـی و احقاق حق این بانوی نوع‌دوسـت ایرانی صورت پذیرد». محمود فرشـچیان، عزت‌الله انتظامـی، لوریـس چکناواریـان، محمدرضا ضیائی‌بیگدلی، سیدمحمد هاشمی، نرگس آبیار، مجید انتظامی، رخشـان بنی‌اعتماد، پرویز پرستویی، مینو خالقی، حمیـد فرخ‌نژاد، اصغر فرهادی، مهتاب کرامتی، رضا کیانیان، مجید مجیدی، نسرین مصفا و کامبیز نوروزی از چهره‌هایی هسـتند که این نامه را امضا کرده‌اند.

همچنین در روزهای گذشته اکران فیلم «سـلام بمبئی» نیز تا حد زیادی تحت‌الشـعاع این اتفاق بود. نرگس کلباسی‌اشـتری، یـک زن نیکـوکار ایرانی-بریتانیایـی اسـت کـه برای کودکان یتیم و معلول هند پرورشگاه ساخت اما مدتی پیش به قتل غیرعمد یک کودک متهم شد.

چکش سیاه

## تابویی که شکسته شد

علی فرامرزی

برگـزاری سـه حراج در یـک هفته و امیـد برگزارکننـدگان به موفق‌بودن هر یـک را می‌توان از چند زاویه مورد ارزیابی و کنکاش قرارداد؛ زوایایی که از اقتصادی‌ترین گوشـه تا فرهنگی‌ترین زاویه را دربـر بگیرد و در پی آن صحبت از مفیدبودن‌ها تا خطرات احتمالی پدیده حراج را شامل می‌شود.

واقعیت این اسـت که بـا هر کم‌وزیادی که بوده اسـت و تمام شک‌وشـبهه‌هایش، این اتفاق در تجسـمی ما به‌تدریج راه خود را می‌یابد و هر سـال بر تعـداد و گوناگونی آن افزوده می‌شـود و از آنجایی که یک نیاز مبرم در پشت‌سر خود دارد، بعید به نظر می‌رسد که به نقطـه آغازین خود برگـردد، بنابراین چنیـن جریانی عرصه جدیدی را روی سپهر تجسـمی ایران می‌گشاید که اگر به قاعده، با منطق و به‌دور از کنش‌های روانی شخصی به آن نگاه شود و مورد نقد و بررسـی قرار گیرد، می‌توان تا حد زیادی از زیان‌های آن کاست و بر مفیدبودن و گستردگی آن افزود.

دم‌دسـتی‌ترین مطلبی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که با فراگیرشدن امر حراج‌ها، تابویی که از ابتدای به داخل گالری‌رفتن آثار تجسمی پیوسـته با آن پیوند خورده بود، مسئله صحبت‌کردن و پرداختن به جنبه مالی و اقتصادی نقاشـی بود، درحالی‌که سـایر بخش‌های هنر مانند سـینما، نویسـندگی، موسـیقی، گرافیک و... توجه به مباحث اقتصادی درباره‌شـان چندان غیرعادی نمی‌نمود، ولی نقاشی و عکاسی بیشتر، دو مبحثی بودند که به‌نوعی در زمینه اقتصادی سـعی می‌کردنـد روی خود را به سـویی دیگر بگردانند. دراین‌بین شاید بتوان گفت معصومه سیحون به‌عنوان یک گالری‌دار حرفه‌ای از ابتدا توجه ویژه‌ای به مقوله اقتصاد تجسـمی داشـت و کوشـش درجهت فروش آثـار را جزء وظایف گالری به حسـاب می‌آورد و از این منظر پایه‌گذار اقتصاد هنر در بخش نقاشی بود.

ذهنیت کلی این‌گونه بود که علنی‌کردن نیاز نقاشـان و عکاسان به پول و درنتیجه فروش آثار و کسـب درآمد از این طریق به معنی فروکاسـتن از جنبه‌های هنری و معنوی آثار این عرصه است و کم نبودند هنرمندان شـاخصی که تا پایان عمر حتی یک اثر نفروختند و کمترین بهره‌ای از جنبه اقتصادی اسـتعداد ویژه خود نبردند و در عین نام‌آوربودن، با حداقل‌های زندگی سـاختند و حتی در مواردی با فقر سـر به بالین مرگ گذاشـتند، چراکه من هنرمندشـان کمتر اجازه داده بـود که برای بُعد دیگر زندگی هنری‌شـان به‌قدر کافی وقـت و انرژی بگذارنـد. این طرز تفکر اگرچه با گسـترش گالری‌ها به‌عنوان یـک حرفه به‌تدریج رو بـه متعادل‌شـدن دارد، اما هنوز می‌تـوان رگه‌های واضحی از آن را در برخورد هنرمندان مخصوصا جوان‌ترهـا با گالری‌هـای خصوصی دیـد و از توجه‌نکردن بعضی از آنهـا به موضوع فروش اثـر برای گالـری آن را دریافت. البته تا همین امروز هم وقتـی هنرمندی از ارزش‌های مادی خود صحبت می‌کند، به‌نوعی در ذهن مخاطب می‌تواند شک و شبهه ایجاد کند، چراکه بخشـی از مردم آن را به پای کم‌بهرگی از جنبه‌های خلاقانه می‌گذارند.

دکتر هترر در کتاب روان‌کاوی و روان‌شناسـی هنرمند، به‌عنوان روان‌کاوی کـه در آمریـکا تخصصـش روان‌کاوی هنرمنـدان بود، می‌گویـد: سـخت‌ترین بخـش زندگـی هنرمند تعادل‌بخشـیدن بـه زندگی هنری و مادی اسـت، چراکـه عدم تعـادل در هر یک می‌تواند ضربه به دیگر بخش‌های سـاختمان هنری روانی هنرمند وارد کنـد و روال تولید اثر را با مشـکل روبه‌رو کنـد و نتیجتا برای هنرمند مسـائل روان‌شناختی را در پی داشته باشـد. ولی در گفته دکتر هترر نکته ظریفی نهفته اسـت و آن تعادل‌بخشی بین زندگی هنـری و زندگی مادی اسـت؛ یعنی اینکه چنانچـه هنرمند پس از کسب نسبی موفقیت‌های مادی اگر نتواند به‌قدر کافی برای بخش خلاقانـه و به‌اصطـلاح جنبه‌های هنری شـخصیت خـود توجه داشـته باشـد و به‌تدریج خود را به ماشین تولید صرف تبدیل نماید به‌گونه‌ای طبیعی پس از تأمین زندگی مادی‌اش جنبه‌های خلاقانه شخصیتش می‌تواند به شکل احساس گناه و سرزنش خود به امری درونـی و دائمی در پـس زندگی خودآگاهش خـود را بروز دهد و هنرمند را تحت‌تأثیر خود داشته باشد.

دریچه

## نمایشگاه «از خانه به زورخانه» در کاشان

**شـرق:** نمایشـگاه نقاشـی محمدتقی جلیلی، ۱۶ دی در کاشان افتتاح خواهد شـد. این نمایشـگاه با عنوان «از خانه بـه زورخانه»به همراه اجـرای ورزش زورخانه‌ای، گرامیداشـت جهان‌پهلوان تختی از ساعت ۱۴ الی ۱۹ برگزار خواهد شـد. محمدتقی جلیلی در سال ۱۳۴۲ در سـاوه بـه دنیا آمد. او نقاشـی را به طور آکادمیک در دوره سـه‌ماهه زیر نظر مهدی حسینی در مدرسه هنر و ادبیات صداوسـیما آموخت. جلیلی تاکنون نمایشـگاه‌های متعددی در داخل و خارج کشـور برگزار کرده است کتاب سنجاب کم‌حواس (انتشـارات کانون و پرورش فکری) و گوله بزرگ نخ که جدیدا تصویرگری شده از نمونه آثار این تصویرگر است. علاقه‌مندان می‌توانند برای دیدن نمایشگاه این هنرمند به نشانی کاشان، خیابان محتشـم، کوچه شـهید ثابت، کوچه عمارت هفتم، نمره ۴۹، خانه منوچهـری مراجعـه کنند. این نمایشـگاه از۱۶ تـا ۳۰ دی پذیرای علاقه‌مندان خواهد بود.